

## حرف آخر

در این صفحه آخر، یک بار دیگر سلام ما را بپذیرید. این شماره را در حال و هوای محرم و صفر و سیاه‌پوشی کوچه‌ها و آدم‌ها می‌خوانید. این رنگ و بوی عزا در صفحات مجله نیز هویداست.

حادثه عاشورا، قرن‌هاست که تن تقویم‌ها را تبادار کرده است. در این دو ماه پراندوه، لحظه‌ها با بغض نفس می‌کشند و در خاطره مصیبتی عظیم، غم‌آلود هستند. این روزها فرصتی است برای ما تا در خود و در رنگ‌ها و درنگ‌های کربلا کمی تأمل کنیم.

در کربلا، برخی چیزها و بعضی افراد رنگ عوض کردند؛ آسمان آبی، سرخ شد مثل محاسن سپید پیرمرد عاشورا «حبیب‌ابن مظاهر» که با خون خضاب شد، مثل قن‌داقه علی‌اصغر شش‌ماهه، مثل پرچم حسین (علیه‌السلام) در دستان علمدار، مثل... رنگ بچه‌ها از تشنگی زرد شد، بدن‌ها کبود گشتند، برخی‌ها روسپید شدند با آن که سیاه بودند مثل «جون» غلام امام حسین (علیه‌السلام) درست برعکس خیلی سفیدها که تا ابد روسیاه ماندند. در کربلا حتی آب هم رنگ داشت. به نظر من رنگ‌های کربلا را درنگ‌ها مشخص کرد؛ خر، اندکی ایستاد و شد استاد کوتاه رفتن راه بهشت، «زهر بن قین» هم و بسیاری دیگر... برعکس «عمر سعد»‌ها که به طمع حکومت ری، درنگ نکردند و از پشت دروازه بهشت به جهنم شقاوت افتادند. عاشورا هنوز هم ادامه دارد. ما اگرچه قرن‌ها از کربلا دور افتاده‌ایم اما فاصله بهشت و جهنم هنوز همان قدر مانده است. باید بیش‌تر درنگ کنیم. این سال‌ها آسمان اندکی بخل کرده است. در این پاییز بی‌باران به بارش مستدام لطف خدا پناه می‌بریم. خشک‌دستی طبیعت ماندنی نیست، از قحط‌سالی ایمان بترسیم.

برای سلام بعدی به شما از خداوند مهربان توفیق می‌طلبیم. ●